

## رقابت‌های نفتی دولت‌های غربی در ایران و ماجرای قتل رابرت ایلمبری

### ◆ چکیده

موضوع نفت در تحولات تاریخی ایران طی یکصد سال اخیر و رقابت‌های نفتی دولت‌های غربی به ویژه انگلستان، در ایران اهمیت خاص دارد. همزمان با رقابت‌های گسترده سیاسی و اقتصادی آمریکا و انگلستان در ایران بر سر کسب امتیازات نفتی، رابرت ایلمبری کنسولیار سفارت آمریکا در ایران به قتل رسید. در باره این واقعه، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. برخی کوشیده‌اند ماجرا را تنها به عقاید عوام ربط دهند و برخی دیگر آن را ناشی از رقابت سیاسی دولت‌های غربی در ایران می‌دانند. با این حال، بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که شرکت نفت ایران و انگلیس در نقش محرک در این ماجرا دست داشته است. این تحقیق با رویکردی توصیفی و تحلیلی و پس از بررسی ماهیت رقابت‌های سیاسی غرب در ایران بر سر مسأله نفت، در پی پاسخ به این سؤال است: رقابت‌های نفتی آمریکا و انگلستان تا چه حد در واقعه قتل ایلمبری نقش داشت؟ فرض غالب بر این است که رقابت‌های موجود بر سر امتیاز جدید نفت در ایران، انگلستان را که مدعی نفت شمال ایران بود، واداشت تا با قتل ایلمبری، طرف آمریکایی را از صحنه رقابت کنار بزند.

### • واژگان کلیدی:

ایران، دولت‌های غربی، رقابت‌های نفتی، رابرت ایلمبری

---

## مقدمه

بنای دولت انگلستان در دوره قاجاریه و پهلوی، بر جلوگیری از ورود رقبای، یعنی دیگر دولت‌های غربی به بازار ایران بود، که به ویژه از حضور و سیطره شرکت نفت ایران و انگلیس ناشی می‌شد. این شرکت یکی از نمادهای نفوذ انگلستان در ایران دوره معاصر است و به سبب جایگاه آن در مناسبات سیاسی قدرت‌های بزرگ اهمیت خاص دارد. شرکت نفت ایران و انگلیس در ظاهر حاصل همکاری نهادی خصوصی با دولت ایران بود، اما تا سال ۱۳۳۲ ش. / ۱۹۵۴ م. بخش هنگفتی از درآمدهای نفت ایران را بدون اطلاع دولت ایران به خود اختصاص داد و روشن است که بیشتر منافع اقتصادی و سیاسی دولت انگلستان را تأمین می‌کرد. ناآگاهی سیاسی و فنی ایرانیان در برابر دانش سیاسی و اقتصادی مدیران شرکت همراه با ترقی روز افزون اقتصاد جهانی، پیوسته بر وضعیت نابرابر دو طرف می‌افزود، که نتیجه آن ناخشنودی دائمی طرف ایرانی و بهره برداری هرچه بیشتر شرکت از اوضاع بود. رقابت بر سر امتیازات نفتی، نه فقط در ایران، بلکه حتی در خارج از مرزهای ایران، از مهمترین عرصه‌های فعالیت شرکت برای کسب منافع اقتصادی و سیاسی بود: مدیران شرکت بخشی از درآمدهای حاصل از فروش نفت ایران را دور از چشم دولت ایران، در خارج از ایران سرمایه گذاری کردند و به اکتشافات جدید، تأسیس ناوگان و تأسیس پالایشگاه‌های بزرگ در خارج از کشور پرداختند؛ چندان که در پی ملی شدن صنعت نفت ایران، این شرکت توانست از نفت ایران بی‌نیاز بماند و بعدها با سرمایه شرکت، به عنوان یکی از سه کمپانی بزرگ جهان، با عنوان جدید BP بار دیگر راه خود را در بازار نفت ایران بگشاید. این موضوع، بیش از هر عامل دیگری، حاصل پیروزی این شرکت در بازی رقابت و حذف رقبای دیگر از امتیازات نفتی ایران و از ناآگاهی طرف ایرانی از تحولات جهانی و رقابت شرکت‌ها بود.

یکی از میدان‌های اصلی رقابت برای شرکت نفت ایران و انگلیس با دیگر رقبای خارجی، به حوزه نفت مرکز و شمال ایران در دوره گذار از حکومت قاجاریه به پهلوی مربوط می‌شود. به سبب ضعف سیاسی و اقتصادی ایران، این شرکت به بازیگری فعال در عرصه سیاسی ایران تبدیل شد. رقابت‌های گسترده سیاسی و اقتصادی انگلستان و آمریکا در ایران بر سر کسب امتیازات نفتی در استان‌های شمالی، یکی از موارد منازعه بود که با وقوع تهدید جدی برای اتباع آمریکایی، یعنی قتل رابرت ایمبری، کنسولیار سفارت آمریکا در ایران به پایان رسید و آمریکا را برای مدت طولانی از صحنه امتیازات نفتی ایران کنار زد. در باره چگونگی این واقعه دیدگاه‌های گوناگونی بیان شده است: برخی، از آن جمله شماری از پژوهشگران انگلیسی، می‌کشند این ماجرا را تنها با عقاید عوامانه ایرانیان در باب حرمت یا منع عکاسی از زنان و بی‌اطلاعی آمریکایی‌ها از این موضوع و به طور کلی فرهنگ عمومی ایران ربط دهند، اما بنابر شواهد و قراین، این ماجرا از رقابت‌های سیاسی دولت‌های غربی در ایران سرچشمه می‌گرفت: شرکت نفت ایران و انگلیس می‌کوشید به هر وسیله‌ای، رقبا را از بازار ایران دور نگاه دارد. تا کنون تحقیقات منسجم و جامعی در باره ارتباط مسأله نفت با ماجرای قتل ایمبری صورت نگرفته است. البته باید از کتاب **ماجرای قتل ماژور ایمبری** اثر محمد قلی مجد، به زبان انگلیسی نام برد، که در آن اطلاعاتی در باره اسناد و مدارک قتل ایمبری و علل و عوامل این ماجرا آمده است. مصطفی فاتح نیز در **50 سال نفت ایران** اطلاعات اندکی از ماجرا به دست داده است و در آن اشاره‌ای به نقش رقابت‌های نفتی در این ماجرا نیست. تنها در مقاله شهرام یوسفی فر "**بررسی یک رویداد**"، سندی در باره نقش شرکت نفت ایران و انگلیس در ارتباط با قتل ماژور ایمبری آمده و نویسنده حادثه را تحلیل کرده است.

بنابر اسناد و مدارک موجود، شرکت نفت ایران و انگلیس اگر هم متهم اصلی نبود، بی‌گمان در این ماجرا نقش محرک اصلی را داشت. در این مقاله کوشش خواهد شد، زوایایی از زمینه‌های احتمالی بروز حادثه قتل ایمبری، با توجه به رقابت‌های استعماری و همچنین جایگاه او در جریان کلی رقابت‌های نفتی در ایران، بررسی و روشن شود. برای بررسی این موضوع، نخست به حضور ایمبری در ایران و شخصیت و فعالیت‌های او پرداخته خواهد شد، سپس با نگاهی به رقابت‌های آمریکا و انگلیس بر سر مسأله نفت شمال، واقعه سقاخانه، قتل ایمبری و واکنش‌های گوناگون نسبت به حادثه بررسی می‌شود.

### نگاهی کلی به موقعیت شرکت نفت ایران و انگلیس تا دوره پهلوی

شرکت نفت ایران و انگلیس که در پی امتیاز نفت داری و با حمایت مستقیم دولت انگلستان شکل گرفت، نمونه آشکاری از نهاد استعماری اروپایی در عصر جدید با بنیادهای اقتصادمحور در کشوری شرقی و سنتی است. آنتوان کتابچی خان از اوضاع سیاسی ایران آگاه بود و به خوبی می‌دانست که انگلستان هرگز اجازه کسب امتیاز مواد معدنی جنوب ایران را به فرانسوی‌ها نخواهد داد. در سال‌های بعد روشن شد که انگلستان بیش از دیگر کشورها نسبت به تحرکات هر چند ناچیز دولت‌های رقیب، به ویژه روسیه، فرانسه و آلمان حساس است و از اعطای کوچک‌ترین امتیاز از سوی ایران به کشورهای دیگر در منطقه خلیج فارس و نواحی اطراف آن جلوگیری می‌کند. روس‌ها با وجود اینکه طی سال‌های ۱۲۸۵-۱۲۶۶ ق. / ۱۹۰۷-۱۸۸۸ م. می‌کوشیدند هرچه بیشتر در جنوب ایران نفوذ کنند، با این همه پذیرفتند که بنابر قرارداد ۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۷ م. این منطقه به ظاهر بی‌طرف باشد. در نهایت، طی سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۳۲ ق. / ۱۹۱۸-۱۹۱۴ م. با افزایش اهمیت نفت ایران برای انگلستان و خطر آلمانی‌ها، آنها پذیرفتند که

از امتیاز آنجا چشم پوشی کنند و آن منطقه تحت نفوذ انگلستان بماند. با تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس در 1326 ق. / 1908 م. مدیران ارشد آن در لندن ضمن آگاهی از موقعیت خاص انگلستان در جنوب غرب ایران کوشش کردند تا دولت متبوع خود را در شرکت سهامی کنند. از این رو تا سال 1308 ش. / 1930 م. شرکت در سطح بین‌المللی جایگاهی مهم را به دست آورد و از یک طرف اقدام به گسترش حوزه نفوذ در میان خوانین و رؤسای محلی نمود و از طرف دیگر به عنوان حاکم محلی خوزستان عمل کرد. شرکت با بهره‌گیری از دانش و آگاهی سیاسی و فنون جدید اکتشاف، تولید و توزیع و بازاریابی دقیق و ایجاد پیوند سیاسی با دولت انگلستان و نفوذ در سران محلی توانست تنها طی یک دهه از آغاز فعالیت خود، جزو سه شرکت بزرگ بین‌المللی قرار بگیرد و سرمایه‌های خود را در سراسر جهان گسترش دهد. بسیاری از ایرانیان گمان می‌کردند که فعالیت‌های این شرکت به حوزه‌های نفتی جنوب ایران محدود می‌شود و پالایشگاه آبادان و حوزه نفتی مسجد سلیمان، مهم‌ترین بخش سرمایه شرکت است.

شرکت نفت ایران و انگلیس در پی توسعه نفوذ خود در دیگر مناطق خارج از محدوده قرارداد بود. نخست بدین سبب که امتیاز خوشتاریا در مجلس ایران تأیید نشد، شرکت شل و شرکت‌های فرانسوی از خرید این امتیاز سر باز زدند (فاتح، 1335: 330). آمریکایی‌ها نیز تازه‌کار و بی‌تجربه بودند و هزاران کیلومتر با ایران فاصله داشتند؛ از این رو، شرکت نفت ایران و انگلیس زمان را برای انحصار کامل در سراسر ایران مناسب دید و در 18 اردیبهشت 1299 ش. / 10 رمضان 1338 ق. / 8 مه 1920 م. *شرکت نفت ایران شمالی* را تأسیس کرد (Lenczowski, 1949: 81; Fatemi, 1954: 76; ساتن، 1372: 52). با این همه، ایالات متحده و شوروی به مقابله با شرکت ایران و انگلیس پرداختند. شرکت ایران و انگلیس در 8 آذر 1299 ش. / 29 نوامبر 1920 م. نماینده ویژه‌ای برای

اخذ امتیاز نفت شمال به تهران فرستاد (Fatemi, 1954:77-79)، اما مجلس ایران در ۳۰ آبان ۱۳۰۱ ش. / ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ م. امتیاز بهره‌برداری از نفت پنج استان شمالی ایران را برای مدت پنجاه سال به شرکت آمریکایی استاندارد نیوجرسی واگذار کرد (مکی، ۱۳۶۳: ۳۴۴/۱، ساتن، ۱۳۷۲: ۵۳-۵۲). دولت انگلیس نیز به سیاست سنتی اعمال فشار مالی و اقتصادی علیه ایران و تهدید کمپانی‌های آمریکایی روی آورد و شرکت ایران و انگلیس نیز همهٔ پرداخت‌ها به ایران را متوقف کرد (Fatemi, 1954:80). در پی سفر سرجان کدمن و مذاکرات نماینده شرکت نیوجرسی در لندن، (ibid:117) دو شرکت در ۱ دی ۱۳۰۰ ش. / ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ ق. / ۲۲ دسامبر ۱۹۲۱ م. بر سر تقسیم منافع ناشی از نفت شمال ایران به توافق رسیدند (ساتن، ۱۳۷۲: ۵۴-۵۵). سرانجام، شرکت نفت ایران و انگلیس در مبارزه با کمپانی‌های آمریکایی موفق شد. در ادامه، ایران برای اخذ وام، امتیاز نفت شمال را به شرکت آمریکایی سینکлер واگذاشت (فاتح، ۱۳۳۵: ۳۳۸؛ ساتن، ۱۳۷۲: ۵۵-۵۶؛ ۱۲۵: Fatemi, 1954)، اما بار دیگر با کارشکنی شرکت نفت ایران و انگلیس، مذاکره با نماینده سینکлер متوقف ماند (فاتح، ۱۳۳۵: ۳۳۸-۳۳۹). شرکت ایران و انگلیس توطئهٔ قتل ماجور ایمبری را در ماجرای سقاخانهٔ تهران ترتیب داد و سرانجام، سینکлер را از صحنه بیرون کرد (ساتن، ۱۳۷۲: ۵۷؛ ۲۱۶-۲۲۳: Millspaugh, 1925). در فروردین ۱۳۰۳ ش. لایحهٔ دولت، متضمن تصویب قرارداد با سینکлер تقدیم مجلس شد و در حال بررسی و احتمالاً تصویب بود که ایمبری به قتل رسید (اتفاقات تاریخی، ۱۳۸۶؛ ۳۴۴-۳۴۸: Renovo, 1963).

### علت حضور ماژور ایمبری در ایران

رابرت ویتنی ایمبری<sup>۱</sup>، دستیار کنسول ایالات متحده آمریکا در تهران و دوست نزدیک آلن دالس<sup>۲</sup>، رئیس بخش خاور نزدیک دپارتمان دولتی ایالات متحده، که به عنوان نماینده کمپانی‌های نفتی آمریکا کوشش می‌کرد وارد بازار نفت ایران شود، دیپلماتی معمولی نبود: او جاسوس حرفه‌ای و محقق رشته حقوق در دانشگاه جرج واشنگتن<sup>۳</sup> و دانشگاه ییل<sup>۴</sup> بود، اما اشتیاق چندانی به تحقیقات دانشگاهی نداشت. وی پس از مدت کوتاهی خدمت در دسته نظامی اعزامی به کنگو در سال ۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م. از خدمت متواری شد، سپس به ارتش فرانسه پیوست و در جنگ اول جهانی به عنوان راننده آمبولانس شرکت کرد. مدتی در وردن<sup>۵</sup> و سالونیکا<sup>۶</sup> به امور نظامی پرداخت و در سال ۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م. با هدف پیوستن به وزارت امور خارجه آمریکا به کشور خود بازگشت و به سمت نایب کنسول ویژه این کشور در پتروگراد منصوب شد (Zirinsky, 1986:276).

ایمبری توانست همچون جاسوسی کارکشته و باهوش در روسیه نقش ایفاء کند، چندان که در آمریکا به عنوان حافظ منافع کشور در شوروی شناخته شد. به نوشته نیویورک تایمز: «ایمبری با عصای خود بر میز اریتسکی چکا (پلیس سرّی شوروی) در پتروگراد تکیه زده بود و در ضدیت با بلشویک‌ها مشهور بود» (New York Times, 1924:3). او مدارکی از دپارتمان دولتی شوروی در دست داشت و همزمان کوشش می‌کرد اسنادی مبنی بر ارتباط نزدیک شوروی و آلمان جعل کند. در ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م. دولت آمریکا او را به

<sup>1</sup> Robert Whitney Imbrie

<sup>2</sup> Allen Dales

<sup>3</sup> George Washington Universities

<sup>4</sup> Yale Universities

<sup>5</sup> Verdun

<sup>6</sup> Salonika

استانبول فرستاد تا همراه ارتش سفید ژنرال رانگل<sup>۱</sup> در کریمه بجنگد، اما قبل از ورود ایمبری، رانگل شکست خورده بود و در نتیجه به ایمبری دستور رسید که در استانبول بماند. او در این فرصت درخواست کرد که به فاینلند<sup>۲</sup> یا بیسارابیا<sup>۳</sup> برود و در عملیات ضد کمونیستی خدمت کند، اما با درخواستش موافقت نشد.

او در بهمن ۱۳۰۰ش. / فوریه ۱۹۲۲م. به عنوان نماینده ویژه کنسولی به یاری نیروهای نظامی ترکیه در آناتولی شتافت: مأموریت وی، ایجاد نمایندگی سیاسی و اقتصادی آمریکا در این منطقه بود. او به گونه غیر منتظره‌ای توانست اعتماد رهبران آنکارا را کسب کند و حسن نیت و قابلیت خود را برای مواجهه با وضعیت‌های پیچیده و شاید خطرناک خارج از حوزه مسئولیتش، نشان دهد (Zirinsky, 1986:276-277)

وی در تیر ماه ۱۳۰۲ش. / ژوئای ۱۹۲۳م. برای ادای توضیحات به واشنگتن فراخوانده شد؛ به ویژه که او با معرفی لوئیس بریانت<sup>۴</sup> نوه جان رید و همسر ویلیام بولیت<sup>۵</sup> به عنوان بلشویک نزد ترک‌ها زندگی خود را به خطر انداخته بود. ایمبری پس از از مدتی اقامت در آمریکا، برای تشکیل شبکه جاسوسی در مرزهای شوروی به تبریز فرستاده شد و همزمان به تهران آمد تا به عنوان جانشین کنسول آمریکا، برنارد گتلیب<sup>۶</sup>، گتلیب<sup>۶</sup>، که در حال بازگشت به آمریکا بود، خدمت کند (Zirinsky, 1986: 278).

<sup>۱</sup> General Wrangell

<sup>۲</sup> Finland

<sup>۳</sup> Bessarabia

<sup>۴</sup> Louise Bryant

<sup>۵</sup> William Bullitt

<sup>۶</sup> Consul Bernard Gotlieb,



### تقویت جایگاه شرکت نفت ایران و انگلیس و ورود رقبا

میزان سرمایه شرکت نفت ایران و انگلیس در ابتدای جنگ جهانی اول 4 میلیون و 600 هزار لیره بود و شرکت برمه همچنان 970 هزار سهم عادی و 99 هزار سهام مرجح را در اختیار داشت. همچنین 30 هزار سهم عادی و 900 هزار سهم مرجح متعلق به اهالی لندن و گلاسکو و مابقی سهام شرکت در اختیار دولت انگلیس بود (فاتح، 1335: 264). شرکت در ابتدای جنگ، ماهانه بیست و پنج هزار تن نفت از ایران صادر می‌کرد (همان، 272) و اهمیت نفت برای ماشین نظامی انگلستان چنان بود که گفته می‌شد متفقین سوار بر امواج خروشان نفت به سوی ساحل فتح و ظفر می‌رانند. میزان تولید نفت طی جنگ جهانی اول به سرعت افزایش یافت، در حالی که این میزان در سال 1912 و 1913 به ترتیب، 43 و 81 هزار تن بود، در 1914 به 274 هزار تن، 1915 به 376 هزار تن؛ 1916 به 449 هزار تن، 1917 به 664 هزار تن و در 1918 به 897 هزار تن رسید (فاتح، 1335: 259-262؛ شهنی، 1382، 133-134). در دوران جنگ، بیش از 60٪ نفت انتقالی به پالایشگاه آبادان، برای تولید نفت سوخت مورد نیاز دریاداری، مصرف می‌شد (حسام معزی، 1366: 125) و در سال‌های 1299-1293 ش.م. عملیات بهبود و نوسازی تأسیسات اکتشافی، پالایشگاهی و حمل و نقل شرکت در ایران با شتاب و شدت هر چه تمام‌تر ادامه داشت؛ به ویژه به سبب نیاز ماشین جنگی و صنعتی انگلستان به نفت، وسایل جدید همچون اتوموبیل‌های سواری و باری را نخستین بار شرکت نفت ایران و انگلیس در اواخر جنگ به ایران وارد کرد (شهنی، 1382، 134؛ فاتح، 1335: 273).

بدین ترتیب، در پایان جنگ جهانی اول و ابتدای دوره پهلوی، شرکت نفت ایران و انگلیس به عاملی حیاتی در موقعیت انحصاری انگلستان در ایران تبدیل شده بود، تا آنجا

که انگلستان بخشی از سرمایه‌نیروی دریایی و قدرت سیاسی و اقتصادی خود را برای تقویت هر چه بیشتر موقعیت و توان شرکت در ایران صرف می‌کرد. در چنین شرایطی، مهم‌ترین عرصه حمایت از شرکت نه در خوزستان که در تهران و در رقابت با دیگر رقبای تازه و در چانه‌زنی با حکومت ایران برای جلوگیری از ورود دیگر کشورها و شرکت‌های نفتی غیر انگلیسی برای نفت ایران بود.

در ۱۸ اسفند ۱۲۹۴ ش./ ۹ مارس ۱۹۱۶ م. شهروندی روسی به نام آکاکای مدیدیویچ خوشتاریا<sup>۱</sup> (فاتح، ۱۳۳۵: ۳۳۰-۳۲۶) اجازه اکتشاف و بهره‌برداری نفتی در مناطق گیلان، مازندران و استرآباد را برای مدت هفتاد و پنج سال به دست آورد (Fatemi, 1954: 73)، اما به سبب جنگ، بهره‌برداری نفتی در این منطقه صورت نگرفت. در پی آن، از آنجا که امتیاز خوشتاریا در مجلس ایران تأیید نشد، شرکت شل و شرکت‌های فرانسوی از خرید این امتیاز سر باز زدند (فاتح، ۱۳۳۵: ۳۳۰). آمریکایی‌ها نیز تازه‌کار و بی‌تجربه بودند و هزاران کیلومتر با ایران فاصله داشتند. از این رو، شرکت نفت ایران و انگلیس زمان را برای انحصار کامل در سراسر ایران مناسب دید و در ۱۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش./ ۸ مه ۱۹۲۰ م. "شرکت نفت ایران شمالی" را تأسیس کرد (Lenczowski, 81; Fatemi, 1954: 76; ساتن، ۱۳۷۲: ۵۲). با این همه، ایالات متحده و شوروی سخت به مقابله با شرکت ایران و انگلیس پرداختند. این شرکت در ۸ آذر ۱۲۹۹ ش./ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ م. نماینده ویژه‌ای برای اخذ امتیاز نفت شمال به تهران فرستاد (Fatemi, 1954: 77-79). مسأله نفت شمال نشان داد که بدون قدرت داخلی، هر اقدامی، موجب تحریک دیگران خواهد شد (ساتن، ۱۳۷۲: ۵۴-۴۹). در تحلیلی کلی می‌توان گفت که امتیاز خوشتاریا، فتح باب مهم و جدی برای ورود طرف‌های درگیر در

<sup>۱</sup>Akaka Medvedev Khoshtaria

مسأله نفت ایران به چانه‌زنی‌های سیاسی و اقتصادی محسوب می‌شود (Lenczowski, 1949: 79-83).

دولت انگلیس که از تمایل ایران برای بازکردن پای شرکتی آمریکایی ناخشنود بود، از طریق سفیر خود در واشنگتن، یادداشت بلندبالایی برای وزارت امور خارجه آمریکا ارسال کرد. این یادداشت مبنی بر دریافت گزارش‌هایی بود که نشان می‌داد ایران امتیاز نفت استان‌های شمالی را به گروهی آمریکایی واگذار کرده است؛ بنابراین دولت بریتانیا متذکر می‌گردد که حقوق مربوط به این استان‌ها قبلاً به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته شده و وزارت امور خارجه بریتانیا قبلاً به اطلاع دولت ایران رسانده است که حقوق شرکت بریتانیایی در این امتیاز همچنان معتبر و از حمایت دولت بریتانیا نیز برخوردار است. در این یادداشت همچنین تهدید شده بود، در صورتی که هر شرکت آمریکایی در باره امتیاز نفت با دولت ایران قصد مذاکره داشته باشد، باید مخاطرات و پیامدهای آن را علیه خود بپذیرد (ساتن، 1372: 52).

با این همه، مجلس ایران، در 1 آذر 1300 ش. / 22 نوامبر 1921 م. امتیاز بهره‌برداری از نفت پنج استان شمالی ایران را برای مدت پنجاه سال به شرکت آمریکایی استاندارد نیوجرسی واگذار کرد (مکی، 1363: 1/344؛ ساتن، 1372: 53). بنابر ماده پنجم این طرح، شرکت مذکور تحت هرگونه شرایطی، اجازه نداشت این امتیاز را به دولت یا شرکت یا فردی دیگر واگذار کند. این مسأله مخالفت سریع بریتانیا و روسیه را برانگیخت؛ چنان که یک روز پس از اعطاء امتیاز نفت، بریتانیا با ارسال یادداشت اعتراضی، ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران را در باره امتیاز خوش‌تاریا متذکر شد (Fatemi, 1954: 76; Lenczowski, 81).

شرکت‌های آمریکایی، به سبب مخالفت‌های بریتانیا، در مدت بیست سال به هیچ امتیاز نفتی در ایران دست نیافته بودند. در سال ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۰ م. لرد کرزن، وزیر امور خارجه بریتانیا، شرکت نفت استاندارد را "خوره‌ای" خواند که برای جای پای در خاک ایران، به این در و آن در می‌زند. کرزن در گفت‌وگویی با وزیر امور خارجه ایران، به وی هشدار جدی داد که پای شرکت نفت استاندارد را به ایران باز نکند زیرا: این به معنی رقابتی خواهد بود که در آینده مایه دردرس خواهد شد و در این صورت نمی‌توان از دولت بریتانیا انتظار خشنودی داشت. مخالفت روسیه نیز در این باره سخت بود (ساتن، ۱۳۷۲: ۵۹).

دولت انگلیس به سیاست سنتی اعمال فشار مالی و اقتصادی علیه ایران و تهدید کمپانی‌های آمریکایی روی آورد و شرکت ایران و انگلیس نیز همه پرداخت‌ها را به ایران متوقف کرد (Lenczowski., 80). در پی سفر سرجان کدمن و مذاکرات نماینده شرکت نیوجرسی در لندن، (Fatemi, 1954: 117) دو شرکت در ۱ دی ۱۲۹۹/۲۲ دسامبر ۱۹۲۱ م. به توافق رسیدند که منافع ناشی از نفت شمال ایران را میان خود تقسیم کنند (ساتن، ۱۳۷۲: ۵۵-۵۴).

آمریکایی‌ها تا عصر پهلوی آگاهی چندانی از صحنه سیاسی ایران نداشتند و به همین سبب، برخی از آنها بدون بررسی اوضاع سیاسی ایران و رقابت کمپانی‌های نفتی و حتی بدون بررسی اسناد موجود، بر این نظرند که ایامبری را گروهی از مرتجعان به رهبری روحانیون و نیز نیروهای نظامی ایرانی به قتل رسانده‌اند (Zirinsky, 1986, 275-277). آنان این حادثه را به پای کوشش‌های دولت برای تسلط بر ارکان مختلف کشور می‌گذارند. به نظر زرینسکی، قتل ایامبری نقش چشمگیری در تقویت رضاخان در ایران داشت. او به نقل از وابسته نظامی انگلستان در ایران؛ کلنل فراسر<sup>۱</sup> نوشته است: «این واقعه فرصت

<sup>۱</sup>British Military Attach, Colonel W. A. K. Fraser

مناسبی برای اعلام قانون نظامی خود و سانسور روزنامه‌ها ... به او [رضاخان] داد... بسیاری از دستگیر شدگان در این ماجرا از جمله مخالفان سیاسی نخست وزیر [رضا خان] بودند» (Ibid: 267). دیدگاه آمریکایی‌ها بسیار تندتر بود: بنابر نظر فرمانده نظامی آمریکایی، شرمین مایلز<sup>۱</sup> که برای بررسی موضوع مرگ ایمبری به تهران آمد، جنبش ضد بهایی‌گری در تهران، با مرگ یک نفر خارجی، از کوشش‌های دولت مرکزی برای دستیابی به نتیجه‌ای مشخص صورت گرفته است؛ یعنی رضاخان خواهان قتل یک خارجی بود «تا اینکه حکومت نظامی خود را اعلام نموده و قدرت روحانیون را مورد ارزیابی قرار دهد.» (FO 371, 10146/E7152, Tehran, August 1, 1924)

بنابراین پیش از هر گونه بررسی در باره ایمبری و چگونگی قتل او، باید به پیشینه روابط سیاسی ایران و آمریکا قبل از سلطنت رضاخان و ماهیت رقابت‌های غرب برای کسب امتیازات نفتی در دوره حکومت او پرداخت.

بنابر اسناد، جاستین پرکینز<sup>۲</sup> اولین آمریکایی بود که به ایران وارد شد و اطلاعاتی از کشور به دست آورد، سپس در سال ۱۲۴۹ ق. / ۱۸۳۰ م. سه مبلغ مسیحی، در ارومیه به تبلیغ دین مسیحیت مشغول شدند. گو اینکه با ملاحظه سردی مسلمانان نسبت به آیین مسیحیت به آموزش و بهداشت پرداختند و توانستند بسیاری از بیماران منطقه را معالجه و بسیاری را با سواد کنند. در همین زمان، ابوالحسن خان شیرازی که به آمریکا سفر کرده بود، کتاب حیرت نامه را نوشت. سیاست رسمی آمریکا که هنوز چندان قدرت مهمی به شمار نمی‌آمد، عدم مداخله در دیگر کشورها بود. اولین گام رسمی برای برقراری روابط میان ایران و آمریکا در سال ۱۲۶۸ ق. / ۱۸۵۱ م. و در پی انعقاد قرارداد کشتیرانی در دوران صدارت میرزاتقی خان امیرکبیر روی داد.

<sup>۱</sup> Major Sherman Miles.

<sup>۲</sup> Justine Perkins

در سال ۱۲۶۷ ق. / ۱۸۵۰ م. امیر کبیر به حاجی میرزا احمد خان، مصلحت گزار ایران در استانبول دستور داد با جورج مارشال وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در عثمانی در باره انعقاد قرارداد میان دو دولت وارد مذاکره شود. این مذاکرات در ۲۳ ذی حجه ۱۲۶۷ ق. / ۱۹ اکتبر ۱۸۵۱ م. به انعقاد عهدنامه مودت و کشتیرانی منجر شد (Zirinsky, 1986: 283). بر اساس این عهدنامه، روابط بازرگانی و کنسولی و حق آزادی کشتیرانی در رودخانه‌های دو کشور برقرار شد. همچنین دو کشور، عهدنامه جدیدی در ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ ق. / ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ م. و پس از عزل امیرکبیر منعقد کردند؛ گو اینکه انگلستان مخالف گسترش روابط ایران و آمریکا بود.

با مرگ امیرکبیر و به سبب نفوذ دو قدرت انگلستان و روسیه در ایران، روابط دو طرف قطع شد. در سال ۱۸۷۰ م. ناصرالدین شاه به آمریکایی‌ها اجازه داد نخستین مرکز مسیونری مذهبی را تأسیس کنند، به شرط آنکه فعالیت‌های این مرکز تنها شامل ارمنی‌ها و مسیحیان مقیم تهران باشد؛ با این حال، مسیونرها از سال‌ها قبل در ارومیه فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی گسترده‌ای داشتند.

در دوره میرزا حسین خان سپهسالار، آمریکا در تهران سفارت خانه تأسیس کرد (Kazemzadeh, 1992: 235). ایران نیز در سال ۱۲۶۵ ق. / ۱۸۸۴ م. به حاجی حسین قلی خان معتمد الوزرا- حاجی واشنگتن- مأموریت داد سفارت ایران را در آمریکا تأسیس کند. در سال‌های ۱۲۳۹ تا ۱۳۱۹ ش. / ۱۸۶۰ تا ۱۹۴۰ م. آمریکایی‌ها جز چند مورد خاص همچون حمایت از مشروطه خواهان در تبریز، یا تأسیس مدارس در تهران و تبریز نقش مهمی در ایران نداشتند. در طول جنبش مشروطیت و پس از آن، دو بار از حضور فعال آمریکایی‌ها در ایران سخن به میان آمد: یکی حضور هوارد باسکرویل (Howard & Ramesani, 1996: 43-47) که در تبریز به یاری مشروطه خواهان آمد

و در دوره محاصره این شهر، در زمینه پزشکی فعالیت داشت. پس از دوران مشروطه، آمریکا با اعزام مورگان شوستر به ایران، توجه روس و انگلیس را برانگیخت. از این رو، شوستر تحت نظارت دو رقیب سنتی بود. در سال 1289 ش. / ۱۹۱۰ م. در جریان تشدید رقابت میان روسیه و انگلستان، دولت وقت ایران، مورگان شوستر و چهار مستشار آمریکایی را برای دارایی و خزانه‌داری کشور استخدام کرد. شوستر در 19 اردیبهشت 1290 ش. / ۱۰ مه ۱۹۱۱ م. وارد تهران شد. اقدام شوستر موجب خشم روس‌ها گردید و دولت روسیه در 7 آذر 1290 ش. / ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ م. به ایران اولتیماتوم داد که باید ظرف ۴۸ ساعت شوستر را برکنار و از ایران اخراج کند. در 2 دی 1290 ش. / ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ م. مجلس شورای ملی، به عزل شوستر رأی داد. پس از جنگ جهانی اول، آمریکا بار دیگر وارد مسائل ایران شد و در آغاز، نسبت به اقدام انگلستان در انعقاد قرارداد 1919 م. اعتراض کرد (Zirinsky, 1986: 281). سفیر دولت ایران، حسین علاء برای مقابله با اقدامات انگلیس، خواهان اعزام دوباره شوستر شد، اما این بار میلیسپو<sup>۱</sup> به ایران آمد که مشاور در امور نفتی بود.

از سوی دیگر، دولت انگلستان در پی ناکامی قرارداد 1919 م. به منظور حفظ منافع استعماری خود، کودتای اسفند 1299 ش. را به راه انداخت. اگرچه انگلستان رسماً اعلام کرد که در این کودتا هیچ نقشی نداشته است، اما وقایع نشان داد که ماهیت کودتا انگلیسی بود (Zirinsky, 1986: 282-285). رضا خان را ژنرال آیرونساید<sup>۲</sup> فرمانده نیروهای انگلیسی مستقر در ایران انتخاب کرده بود: آیرونساید، او را تشویق کرد که کنترل تهران را به دست گیرد و رضا خان همراه کلنل اسمیت<sup>۳</sup> و با بریگاد قزاق که به

<sup>۱</sup> Arthur C. Millspaugh

<sup>۲</sup> Edmund Ironside

<sup>۳</sup> H. Smyth

تازگی به دست انگلیسی‌ها افتاده بود، کودتا کرد. میلسپو همچون شوستر در مدت حضور در ایران به نظام اداری و مالی ایران توجه داشت و دخالت‌های او در اموری که از دید انگلیسی‌ها نوعی امتیاز برای آنان محسوب می‌شد، زمینه توطئه چینی بر ضد او را فراهم کرد (Avery, 1965: 263). میلسپو در ۲۶ تیر ۱۲۹۹ ش./۱۷ ژوئیه ۱۹۲۴ م. به سبب کوشش برای محدود کردن هزینه نظامی - که در اختیار روسیه و انگلیس بود - پس از اولتیماتوم رضا خان از کار برکنار شد.

در دوره‌ای که خاک ایران را نیروهای متفقین در اشغال داشتند، مناسبات ایران و آمریکا در حد روابط فرهنگی و اقتصادی باقی ماند. در این دوره، تنها افرادی همچون مورگان شوستر، میلسپو، هوارد باسکرویل، ساموئل جردن<sup>۱</sup> و شماری از مبلغان و پزشکان آمریکایی در ایران فعالیت می‌کردند. هنگام اشغال ایران به دست متفقین، آمریکا نیز به روس و انگلیس پیوست. در این مقطع شرکت‌های نفتی آمریکایی با ملاحظه سود و نقش نفت ایران در جنگ جهانی، به سرمایه‌گذاری در ایران روی آوردند. هر چند که نمی‌توانستند نفوذ انگلستان در ایران را از یاد ببرند. در این دوره، شرکت‌های نفتی آمریکایی با توجه به منافع انگلستان در جنوب ایران و توجه روسیه به مسائل داخلی خود، که ناشی از لزوم تثبیت نظام شوراها بود، به شمال ایران روی آوردند (عقاب و شیر، ۱۳۲۵: ۴۹). این شرکت‌ها در دهه ۲۰ به رقابت پرداختند: در آغاز شرکت استاندارد اوپیل از نیوجرسی در سال ۱۳۰۰ ش./۱۹۲۱ م. امتیاز استخراج نفت در استان‌های شمالی را به دست آورد. شرکت سینکлер نیز دو سال بعد کوشش‌هایی را آغاز کرد، اما سرانجام لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان - که سال‌ها برای مقابله با نفوذ دیگر کشورها در ایران کوشش کرده بود، ناچار شد به دولت ایران هشدار دهد (Renovo, 1963: 1963). با این همه،

<sup>۱</sup> Martin Samuel Jordan



دولت ایران امتیاز نفت شمال را به سینکлер داد و این موضوع موجب رقابت انگلستان و امریکا بر سر نفت شمال شد و همزمان با ماجرای قتل ایمبری، انگلستان مدعی بود که امتیاز نفت شمال ایران را خوشتاریا به این کشور فروخته است و ایران حق ندارد این امتیاز را به کشور دیگر بفروشد. هر چند روسیه نیز مدعی بود که خوشتاریا تبعه روسیه بوده و این قرارداد با منافع این کشور ارتباط دارد (فاتح، 1335: 343-341). شرکت‌های آمریکایی نمی‌خواستند پیش از این با این کشور مقتدر اروپایی که به سبب پیش از دوپست سال سابقه روابط، در میان درباریان نفوذ چشمگیر داشت، درآویزند؛ و به همین سبب، با قتل ایمبری مسأله نفت شمال به دست فراموشی سپرده شد (جمشیدی، 46). بر همین اساس، بیشتر محققان بر این نظرند که قتل او با دخالت انگلستان صورت گرفت.

### واقعه سقاخانه و قتل ایمبری

در یکی از روزهای گرم اوایل تیرماه 1303 ش. در تهران شایعه‌ای پیچید: سقاخانه‌ای در خیابان آقا شیخ هادی دارای کرامات و معجزات است. به نوشته زرینسکی، در هفته‌های منتهی به 17 تیر 1303 ش. / 5 ذی‌الحجه 1342 ق. / 18 ژولای 1924 م. چند اعتراض دسته جمعی به صورت ناآرامی‌های ضد بهایی بروز یافته بود. بنا بر سندی مربوط به همان زمان، یک بهایی پس از نوشیدن آب، بدین سبب که حاضر نشده بود به امامان (ع) درود بفرستد و به آن‌ها توسل جوید، کور شده بود، اما پس از توبه، به نحو شگفت‌آوری شفا یافت (Zirinsky, 1986: 276) شایعه دهان به دهان می‌گشت و هر کس با افزودن شاخ و برگ جدیدی بر هیجان مردم می‌افزود. یکی می‌گفت: دیشب فلان کور شفا یافته و چشمش بینا شده است، یا فلان افلیح شفا یافته و با پای خود به راه افتاده است، دیگری می‌گفت: فلان بیمار یک شب پای سقاخانه خوابیده و شفا گرفته

است. سرانجام این شایعات کار خود را کرد، به صورتی که بعضی کوچه‌ها را به میمنت این برکات چراغانی و شیرینی پخش کردند. به مرور زمان بر اهمیت موضوع افزوده می‌شد تا جایی که حتی از محلات دیگر تهران دسته‌هایی حرکت کردند و با هیئت و تشکیلات خاص، خود به سمت سقاخانه شیخ هادی به راه افتادند. این تظاهرات و حرکت‌های مذهبی گاه از حد فراتر رفت: برخی از دسته‌های روان به سوی چهار راه شیخ هادی هیکلی از چوب و کهنه و پنبه ساخته و وارونه بر خری سوار کرده بودند و شعار می‌دادند: "این بابی بی غیرت یاغی شده با ملت"؛ حتی طعنه‌ای هم به رئیس الوزراء وقت رضاخان سردار سپه؛ می‌زدند و به هر حال از موضع سقاخانه استفاده سیاسی می‌کردند. به نظر ملک‌الشعراى بهار، سبب اصلی این تحرکات شایعه پراکنی نظمی بود و حالتی روانی در مردم که منتظر وقایع جدید بودند.

به هر ترتیب، مقدمات برپایی جشنی در محل سقاخانه، فراهم شد و جمعیت به سمت چهار راه آقا شیخ هادی به حرکت درآمد. این اقدامات با سر دادن شعارهایی بر ضد بابی‌ها همراه بود و حتی مترسک‌هایی را به نشانه سمبل بابی‌ها در خیابان آتش می‌زدند (اتفاقات تاریخی، ۱۳۸۶: ۵). در این مدت، سقاخانه زائران بسیار داشت و شایعات هر روز بیشتر می‌شد و شوق مردم برای دیدن معجزات افزایش می‌یافت.

چنین اتفاقاتی همواره توجه اروپاییان را جلب می‌کرد و مطبوعات آن زمان اروپا نیز پر از گزارش در باره این گونه وقایع در جوامع شرقی بود. به همین سبب، واقعه سقاخانه توجه ایمبری را جلب کرد. شاید او به خاطر شغل خود به عنوان یک کنسول می‌خواست از ماجرا آگاه شود و یا به سبب ماهیت حادثه می‌خواست چند عکس برای ارسال به انجمن عکاسان ملی از صحنه بردارد. به نوشته زرينسكى، ایمبری صبح آن روز به سقاخانه مرکز تهران رفته بود تا شاهد تحرکات ضد بهایی باشد (Zirinsky, 1986: 276). وی علاوه بر کار سیاسی،

خبرنگار افتخاری مجلهٔ نشنال ژئوگرافی نیز بود، و اینکه بهترین سوژه برای ثبت در نشریه پیش آمده بود. وی عصر جمعه 27 تیر ماه 1303 همراه دوستش ملوین سیمور<sup>۱</sup> از اتباع آمریکایی، با سه پایه و دوربین عکاسی به محل واقعه رفت تا گزارشی دست اول ضبط کند. به سبب تعطیلی آخر هفته، جمعیت انبوهی گرد سقاخانه فراهم آمده بودند و صدای صلوات و نوحه‌های مختلف معمول آن زمان، فضایی پرهیاهو در آن منطقه به راه انداخته بود.

ایلمبری و سیمور که راهی برای ادامهٔ حرکت درشکه نمی‌دیدند، در فاصلهٔ چند صدمتری سقاخانه از درشکه پیاده شدند و با وسایل عکسبرداری پیاده به سوی سقاخانه حرکت کردند. ایلمبری دوربین خود را به دست گرفت. کسانی که دولت ایران را عامل بروز این حادثه می‌دانند، بر این نظرند که این دوربین وسیله‌ای برای اقدامات بعدی دولت ایران بود.<sup>۲</sup> ایلمبری از همان آغاز احساس کرد که در موقعیت نامناسبی قرار دارد، اما سیمور را که به نوشتهٔ زرینسکی کارمند نفتی و لات و نادان بود و به سبب ضرب و شتم سرکارگر خود مدتی در کنسولگری زندانی شده بود- محافظ خود کرد و به اعتراضات مردم واکنشی نشان نداد (Millsbaugh, 1925:21). ایلمبری چند عکس از مردم گرفت، سپس نزدیک سقاخانه و جایی که زن‌ها اجتماع کرده بودند، سه پایهٔ دوربین را نصب کرد. در آغاز مردم به بهانهٔ منع عکسبرداری از زن‌ها از کار او جلوگیری کردند (ibid, 1925: 216, 223). اما او جای خود را تغییر داد و به عکسبرداری پرداخت: ایلمبری که از شدت گرما و سر و صدای جمعیت و اعتراض آنان عصبانی شده بود، دوباره سه پایه را برداشت و از سمت چپ سقاخانه آمادهٔ عکسبرداری شد. مردم که

<sup>۱</sup> Melvin Seymour

<sup>۲</sup> New York Times, August 4, 1924

به هیجان آمده و به این دو نفر بدبین شده بودند، به سمت آن دو رفتند و با کلاه و عبای خود در برابر لنز دوربین از ادامه کار جلوگیری کردند.

ایمبری که سخت عصبانی شده بود، با سر و صدا، از سقاخانه فاصله گرفت و وسایل عکسبرداری را در خیابان کار گذاشت، اما جمعیت از سماجت ایمبری عصبانی تر شدند. در این هنگام اتفاقی افتاد که هیجان جمعیت را به اوج رساند: موتورسواری فریاد زد: «اینها که می‌خواهند عکس بیندازند همان کسانی هستند که می‌خواستند آب سقاخانه را مسموم کنند» به نوشته مصطفی فاتح: «یک پاسبان گوشزد کرد که عکاسی در این موقع خطرناک است و ایمبری هم پذیرفت و به سوی کالسکه حرکت کرد ولی بعد مردم حمله کردند و به تصور اینکه عکس برداشته و قصد مسموم کردن آنجا را داشته به وی حمله کردند. در حالی که نمی‌دانستند او کنسولیار سفارت امریکا است» (فاتح، ۱۳۳۵: ۳۴۶). به گزارش دیگری، پس از جلوگیری اولیه مردم، چند موتورسوار، مردم را بر ضد ایمبری تحریک کردند. به نوشته حسین مکی، یکی از محرکان، مصطفی فاتح صاحب مقام بعدی در شرکت نفت ایران و انگلیس بود که فریاد می‌زد: این شخص بهایی است و قصد مسموم کردن سقاخانه را دارد و این عمل او سبب هجوم مردم به وی می‌شود. فاتح فریاد می‌زد: این آمریکایی‌ها دوستان بهایی‌ها هستند و در کشورشان از آنها پذیرایی می‌کنند. مواظب اینها باشید. موتور سوار دیگر گفت: «مسلمین چرا معطلید. بیایید اینها را بکشید و مردم حمله کردند» (اتفاقات تاریخی، ۶). به نظر برخی دیگر، روحانی ۱۷ ساله‌ای به نام سید حسین، ایمبری و سیمور را دو بهایی دانست که قصد دارند آب مخزن آب را مسموم و آلوده کنند و به همین سبب، جمعیت به سمت آن دو هجوم برد (Renovo, 1963: 210).

آن چند موتورسوار، هدف خاصی داشتند: نمایش قدرت انگلستان در ایران و عدم امنیت جانی و مالی اتباع دولت‌های رقیب. با توجه به اینکه یکی از سه موتور سوار، زمانی به مقامی مهم در نظام مستعمراتی انگلستان منصوب شد، می‌توان به نقش کمپانی نفت ایران و انگلیس در این جریان مظنون بود.

به هر حال، این سخن که ایمبری و دوست او سیمور بهایی‌اند و قصد دارند آب را مسموم کنند، همچون جرقه کبریتی، باروت جمعیت را مشتعل کرد. ایمبری و سیمور که حرکت غیرطبیعی و هیجانی مردم را می‌دیدند، متوجه موقعیت شدند، وسایل خود را رها کردند و در حالی که جمعیت در پی آنها می‌دوید، خیلی زود سوار بر درشکه از آنجا دور شدند. دو آمریکایی در اولین حرکت، بی آنکه صدمه‌ای ببینند، با کالسکه موفق شدند فرار کنند (Zirinsky, 1986: 279)، اما مردم با چوب و سنگ درشکه را تعقیب کردند. درشکه ابتدا به سمت خیابان استخر حرکت کرد. سورچی مجروح شده و وابسته نظامی حاضر در محل، در حالی که مردم سرگرم ضرب و شتم دو نفر آمریکایی بودند، درشکه را به سمت میدان توپخانه (سپه) برد، اما فرد نظامی نیز در چهارراه حسن آباد هدف اصابت سنگ قرار گرفت و بیهوش شد. ایمبری به قهوه‌خانه‌ای پناه برد، اما هیجان مردم ادامه داشت. او پس از درگیری با نیروهای نظامی و مردم به سمت میدان مشق فرار کرد و به سربازان و قراولان پناه برد، اما مأموران نظمیه درشکه آن دو را در بیرون پادگان بریگاد قزاق متوقف کردند و با توقف ایمبری و سیمور، جمعیت دوباره به آن دو دست یافتند و مردم همراه با شماری از نیروهای نظامی به جان آن دو افتادند. اگر چه تهران پلیس داشت، اما بخش مهمی از خیابان‌های شهر در دست نیروهای قزاق بود. قزاق‌ها دستور داشتند که در ناآرامی‌های علیه بهایی‌ها که شمار شرکت‌کنندگان گاه به 2000 نفر می‌رسید، دخالت نکنند. (Ivey, 1924, FO 371, 10155/E6607). به

همین سبب، هنگام ضرب و شتم آن دو، نظامیان و نظمیه که دور و بر جمعیت حضور داشتند، دخالتی نکردند. سربازان ظاهراً با تحریک موتورسواران که آن دو قصد داشته‌اند آب سقاخانه را مسموم کنند، به مردم پیوستند و یکی از سربازان با ضرب شمشیر، ایلمبری را از پای در می‌آورد. گروهی دیگر از اعضای نظمیه ایلمبری را به مریضخانه‌ای در خیابان جلیل‌آباد بردند، اما حال ایلمبری چنان وخیم بود که با اتومبیل به بیمارستان شهربانی منتقل شد، ولی هیجان مردم او را در بیمارستان نیز امان نداد: در و پنجره را شکستند و وارد بیمارستان شدند. سیمور از بیمارستان فرار کرد. دکتر علیم‌الدوله، طبیب شهربانی و طبیب سفارت امریکا برای نجات جان کنسولیار سفارت هر کاری کردند، اما ایلمبری پس از گفت‌وگوی کوتاهی با همسرش در ساعت پنج بعد از ظهر همان روز به طرز مشکوکی درگذشت.

در سندی که فضل‌الله زاهدی ۱۷ روز پس از حادثه برای "ارکان کل حرب" ارسال کرد، آمده است: «ریاست محترم ارکان حرب قشون روپتر قضیه قتل قنسل را مطابق شرح ذیل اشعار می‌دارد. استحضاراً عرض شد آیا در طهران هم همین طور منتشر شده و اگر قابل تکذیب است بسته نظریات بندگان حضرت اشرف می‌باشد ولی «روستا» که از طرف روس‌ها منتشر می‌شود می‌گوید:

ارتجاعیون مخالف دولت بنا بر [...] سببیت این اقدام را کرده‌اند. طهران ۲۱ جولای قضیه مولمه‌ای که منجر به قتل قونسول امریکا شد، در ساعت ۱۱ امروز واقع شد. ماژور ایلمبری به معیت یک نفر آمریکایی دیگر سیمور نام در درشکه بودند و از نزدیک سقاخانه که مورد توجه و تقدیس عامه است عبور می‌نمودند. مردم هر روز در اطراف سقاخانه مجتمع می‌شدند. قنسل و رفیقش نزدیک جمعیت از درشکه پیاده شدند... جمعیت... به آمریکایی‌ها تهمت زده که بهایی هستند و زهر در آب سقاخانه

ریخته‌اند... یک نفر موتور سیکل سوار درب قزاقخانه از عقب رسیده درشکه را برگردانیده نگاه داشت. ایمبری تا مدتی با چوبدستی خودش دفاع کرد تا آنکه با شمشیر نظامی به سرش ضربت وارد آمد بعد دوباره سعی کرد که از زمین بلند شود که یک سنگ بزرگ به سرش زدند و کله‌اش خورد شد... پلیس موفق شد ... هر دو را ... به مریضخانه ببرد. ولی جمعیت... در و پنجره‌ها را شکسته به حملات جدید شروع نمودند... ایمبری در جمعه ساعت 3 وفات یافت... اگر چه عده کثیری پلیس و نظامی حاضر بودند، یک تیر برای دفاع آنها خالی نشد...» (اتفاقات تاریخی، 1386: 7)

به نظر ملک‌الشعراى بهار، روزنامه‌های رسمی در باب همراهی نظامیان با مردم و نقش آنان در مرگ ایمبری سکوت کردند و این گونه نشان داده شد که نظامیان با مردم درگیر شده و در هر سه بار حمله مردم به ایمبری از او دفاع کرده‌اند. به نظر مستوفی، چند مزدور به ظاهر نظامی کالسکه را تعقیب کردند و تا میدان مشق سبب تهییج مردمی شدند که از ماهیت این واقعه اطلاعی نداشته‌اند و تعقیب تا مریضخانه ادامه یافته است. با این وجود، نباید همراهی نظامیان با جمعیت را جزئی از طرح حکومت دانست، چنان که زرینسکی بر این نظر است؛ زیرا نظامیان نیز در میزان آگاهی و سطح سواد، جزء عامه و اکثریت جامعه بودند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که نظامیان را هم باید تحت تأثیر گفته‌های موتورسواران حاضر در صحنه دانست.

### واکنش آمریکا به قتل ایمبری

از نظر وزارت امور خارجه آمریکا، فرستادن ایمبری به ایران یک قمار بود. آلن دالس در 27 شهریور 1302 ش. / 19 سپتامبر 1923 م. گفت: «البته فرستادن مردی بی باک و متهور همچون ایمبری به یک کشور دور افتاده دقیقاً یک ریسک است... تنها

سؤالی که باید مطرح شود این است که آیا اهداف و نتایج مورد نظر ارزش این ریسک را داشته است یا نه. من تمایل دارم این تصور را داشته باشم (Renovo, 1963: 210). در این قمار باختیم اما لیاقت فردی همچون ایلمبری در این ماجرا نقش مهمی داشته است. با توجه به دیدگاه ضد کمونیستی او، به طور طبیعی می توان نقش کمونیست‌ها را در قتل او در نظر گرفت، زیرا بلشویک‌ها 40000 دلار برای سر او پاداش در نظر گرفته بودند، اما دولت آمریکا مدرکی دال بر دخالت بلشویک‌ها به دست نیاورد (Zirinsky, 1986: 278). واکنش رسمی دولت آمریکا در موضوع مرگ ایلمبری شدید بود، اما بیشتر با هدف حفظ وجهه سیاسی آمریکا صورت گرفت. دولت آمریکا بر مجازات سریع عاملان تأکید داشت و دولت ایران به منظور اطمینان از مجازات مجرمان وارد ماجرا شد. به نظر ایالات متحده قانون دادگاه ایران طبق حکومت نظامی بود و به همین سبب مایلز<sup>۱</sup>، به وزیر امور خارجه ایران سخت اعتراض کرد (Ibid: 279). با کوشش و پیگیری وزارت امور خارجه آمریکا، 20 متهم دستگیر و تحویل مقامات نظامی شدند. سه جوان به اعدام محکوم گردیدند: مرتضی 19 ساله، علی رشتی قزاق 14 ساله و ساربان شتر به نام سید حسین که 17 سال داشت. دولت ایران مرتضی را به این اتهام که از دستورات نظامی سرپیچی کرده است، متهم اصلی دانست و چون دولت آمریکا حاضر نشد متهمان را ببخشد، همگی مجازات شدند (Ibid).

دولت آمریکا از ایران خواستار خونبهای ایلمبری بود و همسر ایلمبری شصت هزار دلار خونبهای شوهر خود را دریافت کرد. در سال 1305 ش. / 1926 م. به تصویب کنگره آمریکا 25 هزار دلار دیگر به همسر ایلمبری اعطاء شد. سیمور نیز به عنوان غرامت جراحاتی که برداشته بود، سه هزار دلار دریافت کرد. دولت آمریکا دخالت سیمور در قتل ایلمبری و نقش

<sup>1</sup> Major Miles



او در ایجاد شرایط خطرناک را نادیده گرفت و دیگر به بررسی آن نپرداخت. دولت آمریکا مبلغ یکصد و ده هزار دلار برای هزینه انتقال جسد ایمبری به واشنگتن همراه با کشتی ترنتون<sup>۱</sup> از ایران دریافت کرد. جرج موری<sup>۲</sup> پیشنهاد داد که این مبلغ صرف ساخت مرکزی تحقیقاتی برای دانشجویان ایرانی در آمریکا شود. دولت آمریکا این نظر را پذیرفت، اما چنین مرکزی هرگز تأسیس نشد (*New York Times*, November 12, 1924). ایالات متحده تأکید داشت که جسد ایمبری با تشریفات کامل نظامی به آمریکا فرستاده شود و همچنین شماری از مقامات آمریکایی همراه جسد باشند و اطمینان حاصل شود که رفتار مسئولان ایرانی با جسد ایمبری محترمانه است. (RG 59, 123Im1, 136, 165, *New York Times*, September 30, 1924)

### نتیجه

در جریان برپایی کنفرانس صلح ورسای، هیأت نمایندگی آمریکا از حضور نمایندگان ایران در کنفرانس حمایت کرد، اما این درخواست با مخالفت شدید انگلستان مواجه شد. این کشور همچنین پس از انتشار خبر عقد قرارداد ۱۹۱۹م. و ثوق‌الدوله-ساکس، اعتراض شدید خود را از نقض حاکمیت ملی ایران ابراز داشت. این نخستین بار بود که آمریکا از سیاست انزوای خود در خاورمیانه عدول کرد. با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. در روسیه بار دیگر توجه دولت وقت ایران به استخدام کارشناسان مالی آمریکایی جلب شد. این بار آرتور میلسپو به عنوان رئیس مالیه استخدام شد. وی در سال ۱۳۰۱ش. در رأس یک هیأت کارشناسی وارد تهران شد و تا سال

<sup>۱</sup> U.S.S. Trenton

<sup>۲</sup> Chargit Murray

۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م. در رأس اداره مالیه ایفای وظیفه نمود. اما از آنجا که اصلاحات مدنظر وی با منافع برخی از افراد متنفذ مغایرت داشت، سرانجام به کناره‌گیری وی و ترک ایران انجامید. آمریکایی‌ها که از مدت‌ها قبل به توسعه منابع نفتی ایران علاقه‌مند شده بودند، در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه مذاکره با تهران را برای عقد قراردادی آغاز کردند. در آبان سال ۱۳۰۰ش/ نوامبر ۱۹۲۱م. شرکت استاندارد اوپل آمریکا با دولت ایران قرارداد بست که به موجب آن امتیاز بهره‌برداری از معادن نفت ۵ استان مرکزی ایران به مدت ۵۰ سال به این شرکت واگذار می‌شد. اما اعتراض شدید دولتمن روسیه و انگلستان موجب انصراف تهران از معامله با آمریکایی‌ها شد.

تلاش شرکت نفتی سینکلر در سال ۱۳۰۳ش. مانعی جدی در راه اهداف سیاسی و اقتصادی انگلستان در ایران بود. انگلستان در این مقطع لازم بود به هر طریق ممکن مانع از قدرت‌یابی آمریکایی‌ها در ایران شود. در همین زمان ایلمبری که مشغول عکسبرداری از مراسم تجمع مردم تهران بود به بهانه توهین به مقدسات کشته شد. دولت ایران در پی این حادثه از واشنگتن عذرخواهی و ضمن پرداخت غرامت، سه نفر از قاتلین را اعدام کرد. اما کمپانی‌های نفتی طبق پیش‌بینی انگلیسی‌ها حاضر به ادامه کار در ایران نشده و سریعاً ایران را ترک کردند. به نظر می‌رسد این واقعه از دو جنبه قابل بررسی است: ۱. رقابت بین شرکت‌های نفتی انگلیس و آمریکا که هر کدام به دنبال تثبیت منافع خود در ایران بودند. ۲. تلاش رضاخان برای دست گرفتن زمام امور و کسب قدرت بیشتر.

در فروردین ۱۳۰۳ش. دولت لایحه‌ای را تقدیم مجلس نمود که متضمن تصویب قرارداد با شرکت نفتی سینکلر بود. امضای این قرارداد و شرکت آمریکایی‌ها در آن، با توجه به وضعیت سیاسی و اقتصادی بغرنج آن زمان ایران، برای سیاستمداران ایرانی تنها راه حل ممکن محسوب می‌شد که به وسیله آن از سلطه و فشار شوروی و انگلیس -

رقبای سنتی- در ایران بکاهند. این لایحه در حال بررسی در مجلس و احتمالاً تصویب بود که ایمبری به قتل رسید. قتل ایمبری در تصمیم کمپانی‌های نفتی اثرگذار بود و آنان را به این نتیجه رساند که در کشوری همچون ایران که انگلستان از دو قرن پیش در آن نفوذ نموده و مناطق جنوبی آن را متعلق به خود می‌داند، نمی‌توان به رقابت پرداخت. از طرف دیگر شرکت سینکлер با وجود سود سرشاری که از قرارداد نفت با ایران می‌برد، اما خود را در انزوای سیاسی و جغرافیایی می‌دید که عمده دلیل آن موقعیت ممتاز انگلستان در مناطق جنوبی و وجود قرارداد داری بود که مانع از انتقال نفت شمال به آب‌های آزاد می‌شد. مسلماً انگلستان به هیچ قیمتی اجازه عبور نفت از جنوب کشور را به یک کمپانی رقیب نمی‌داد و تنها راه اقتصادی ممکن ایجاد خط لوله و یا سیستم حمل و نقل در داخل خاک شوروی بود که امکان تداوم امنیت آن به دلیل وضعیت نامساعد روابط سیاسی دو بلوک شرق و غرب وجود نداشت. رابطه اقتصادی این شرکت و دولت شوروی نیز به تیرگی گرائیده بود. به این ترتیب انگلستان با اقدام به قتل ایمبری در واقع راه را برای خروج کمپانی‌های نفتی آمریکا از ایران هموار کرد. به این ترتیب که قتل ایمبری بهترین فرصت برای شرکت سینکлер بود که از زیر تعهدات خود نسبت به ایران شانه خالی کند. مسئله نفت شمال پس از این وقایع به موضوعی لاینحل تبدیل شد و هر چند که انگلیس به آن دست نیافته، اما دیگر رقبای این کشور از صحنه بیرون رفتند. به این ترتیب واقعه مرگ ایمبری به عنوان وسیله‌ای مناسب برای ممانعت از ادامه کار آمریکایی‌ها در ایران مورد استفاده قرار گرفت و نتایج خوبی را برای انگلستان به همراه داشت.

## منابع و مأخذ

- مرکز بررسی اسناد تاریخی (۱۳۸۶)، اتفاقات تاریخی به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی.
- نفت در دوره رضاشاه (۱۳۷۸)، تجدید نظر در امتیاز نامه داری (قرارداد ۱۹۳۳)، تهران: اداره کل آرشیو اسناد و موزه دفتر رییس جمهور.
- FO 371, 10155/E6607, Ivey, Tehran, July 31, 1924
- FO 371, 10146/E7152, Tehran, August 1, 1924
- RG 59, 123IM1, 157, 169, 226, 239, 254, 264, 273, 278
- New York Times*, July 20, 1924; November 12, 1924; September 30, 1924.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: گل محمدی - فتاحی، تهران: نی.
- حسام معزی، نجف علی (۱۳۶۶)، روابط عمومی سیاسی ایران با انگلستان و یک بحث جالب توجه در باره نفت، ج ۲، تهران: بی تا.
- حمیدی نیا، حسین (۱۳۸۲)، ایالات متحده آمریکا، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- رایت، سر دنیس (۱۳۶۸)، انگلیسی ها در میان ایرانیان، ترجمه: اسکندر دلدن، تهران: نهال.
- راسخی لنگرودی، احمد (۱۳۸۴)، موج نفت، تهران: اطلاعات.
- ساتن، ال (۱۳۷۲)، نفت ایران، ترجمه: رضا رئیس طوسی، تهران: صابرین.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۸)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: مدبر.
- فاتح، مصطفی (۱۳۳۵)، پنجاه سال نفت ایران، تهران: چهر.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۱)، نه مقاله در جامعه شناسی تاریخی ایران، نفت و توسعه اقتصادی، چاپ دوم، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز.
- لسانی، ابوالفضل (۱۳۵۷)، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران: امیرکبیر.
- ماسلی، لتونارد (۱۳۶۵)، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمه: رضا رفیعی مهرآبادی، تهران: رسام.
- مرسلوند، حسن، به کوشش (۱۳۶۴)، حیرت نامه، تهران.

- مکی، حسین (1363)، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: نشر ناشر.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴)، تاریخ روابط خارجی ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- \_\_\_\_\_ (1377)، اسناد روابط خارجی آمریکا، 2 جلد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمود، محمود (1344)، تاریخ روابط خارجی ایران در قرن نوزدهم میلادی، ج 1، تهران: اقبال.
- نائبیان، جلیل (1378)، پژوهشی در مسائل سیاسی تاریخی نفت در ایران، ج اول، تهران: انتشارات ثارالله.
- یرگین، دانیل (1376)، نفت ایران از آغاز تا جنگ خلیج فارس، ترجمه: ابراهیم صادقی‌نیا، تهران: هیرمند.
- یوسفی‌فر، شهرام، "بررسی یک رویداد"، 1385، فصلنامه 15 خرداد، شماره 28.

- Avery, Peter (1965), **Modern Iran**, New York.
- DeNovo, John A. (1963), **American Interests and Policies in the Middle East, 1900-1939**, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Fatemi, Nasrollah (1954), **Oil Diplomacy, Powder keg in Iran**. New York: Whittier Books.
- Howard, Baskerville and Ramazani, Rouhollah K. (1966), **the Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500-1940**, Charlottesville.
- Imbrie, Katherine (1939), "**Data Relating to the Assassination of Robert Whitney Imbrie**", N.P.
- Lenczowski, George (1949), **Russia and the West in Iran, 1918-1948**, Ithaca: Cornell University Press.
- Lesch, David W. ed. (2003), **The Middle East and the United States, A Historical and Political Reassessment**, Boulder, Colo.: Westview Press, 1999.
- Millspaugh, Arthur C. (1925), **the American Task in Persia**, New York: T. Warner Laurie.
- Kazemzadeh, F. (1968), **Russia and Britain in Persia, 1864-1914**, New Haven: Yale University Press.
- Shuster, W. Morgan, (1912) **The Strangling of Persia**: New York: The Century.
- Sykes, Sir Percy, (1915) **History of Persia**: London: Macmillan.

---

Zirinsky, Michael P. (1986), **Blood, Power and Hypocrisy: The Murder of Robert Imbrie and American Relations with Pahlavi Iran, 1924**, International Journal of Middle East Studies, Vol. 18, No. 3.

